

گزارشی از غرفه جهاد تبیین که به همت بانوان محله راه آهن در ایام نوروز برپا شد

تسکین جنگ زدگان در ایستگاه

۳



دیگران سنگینی می‌کند و نیازشان به گفت و گو با غرفه داران، محسوس تر از دیگران است. مثل یک خانواده تهرانی که در بمباران دشمن، منزل مسکونی و وسایل زندگی شان آسیب دیده است. اندوهشان فراتر از آن است که بتوانند آن را پنهان کنند یا دل و دماغی برای گفت و گوی رسانه ای داشته باشند، با این حال می‌گویند پای نظام و آرمان های رهبر شهیدش ایستاده اند. کیش، میناب، کرج و تبریز، محل سکونت زائران دیگری است که از غرفه بازدید می‌کنند و به اندازه فرصت تأملشان، که چیزی است بین ۳۰ ثانیه تا ۱۰ دقیقه، از فضا و محتوای فرهنگی ارائه شده، استفاده می‌کنند.

آن طور که حمیده پای رنج، مسئول کانون مهرانا، برایمان می‌گوید، شمار برنامه ها بیش از آن است که اکنون می‌بینیم. محدودیت فضا و لزوم حفظ تنوع برنامه ها، باعث چرخشی شدن برنامه ها شده است: «گروهی از مشاوران و روان شناسان داوطلب محله می‌آیند اینجا تا به زائران آسیب دیده از جنگ برای کاهش آلام روحی و مدیریت اضطراب های ناشی از جنگ، کمک کنند. زائرانی داشتیم که جنگ زده بودند و دغدغه جایی برای استراحت را داشتند که کمکشان کردیم. روایت های دست اول جنگ زده ها را هم با کمک واحد رسانه، ثبت و ضبط می‌کنیم.»

او از فراهم کردن مقدمات پخت غذا و تهیه ساندویچ برای نیروهای حافظ امنیت در این غرفه نیز می‌گوید که با همراهی زائران مواجه شده و خاطرات فعالیت بانوان در پشت جبهه طی سال های جنگ هشت ساله دفاع مقدس را زنده کرده است.

همراه در برپایی غرفه است؛ غرفه ای که یک روز پیش از آغاز سال نو، سرپا شده است و پانزدهم فروردین به کار خود پایان می‌دهد. مسئولیت کار با کانون فرهنگی تبلیغی مهرانا است و نرگس افسری، مدیریت راهبردی این تشکل مردمی را برعهده دارد. می‌گوید از خانواده فرهنگیان است و بیست و چند سال تجربه فعالیت فرهنگی دارد. او مثل دیگر فعالان این غرفه، با چشم پوشیدن از تعطیلات نوروزی خود، هر روز بین ساعت ۸ تا ۱۷ می‌آید تا بسته های فرهنگی تدارک دیده شده را به مخاطبان تقدیم کند؛ مخاطبانی که به اقتضای شرایطشان، فرصت چندانی برای ماندن ندارند.

● خدمات پشت جبهه

سایه سیاه جنگ بر سر برخی بازدیدکنندگان غرفه، بیش از

فرزانه شهامت اربسم است آرزو کردن در سالروز تولد؛ درست در لحظه ای که با کیک و هدیه، غافلگیر شده ای. رؤیای ستاره داری را که در ذهن داری، مرور و شمع روی کیک را فوت می‌کنی. در مراسم تولدی که پیش چشم رهگذران و مهمانان حضرت رضا (ع) در حال برگزاری است، نیز رسم آرزو کردن، به قوت خود باقی است اما روی کیک خانگی، شمعی به چشم نمی‌خورد. پرچم کوچک ایران، به جای آن نشسته است؛ نه فقط روی کیک، بلکه در ذهن و جان بانوی جهادگری که سالروز تولدش را هم سنگرانش در فضایی متفاوت، گرامی داشته اند؛ در غرفه جهاد تبیین محله راه آهن که ویژه استقبال از زائران نوروزی، تدارک دیده شده است.

● تعطیلات نوروزی، پای کار فرهنگی

خاص بودن غرفه، به تنوع برنامه هایی بازمی‌گردد که از فکر خلاق بانوان فعال و پای کار محله راه آهن برآمده و حضور در غرفه را برای مردم، جذاب کرده است. تا ساعتی پیش، در این فضای کوچک و دنج که در مسیر تردد مسافران ایستگاه راه آهن شهید رئیسی جانمایی شده است، پارچه مخملی به رنگ سبز، پهن شده بود؛ مزین به لفظ جلاله «...» و اسامی چهارده معصوم (ع). بانوانی دورتادور آن نشسته بودند و مراسم ختم صلوات را برای پیروزی رزمندگان اسلام برگزار می‌کردند. حالاهم که مراسم دعا و توسل به پایان رسیده، نوبت غافلگیری نرگس افسری، یکی از بانوان



باید بانوی منطقه ما، پای بچه ها به خیابان باز شده و دل مادران را قرص کرده است

سرسره بازی در میدان جنگ!

۴

اجتماع خیابان شهید مفتوح برپا کرد تا بچه ها نیز سهمی از این حضور داشته باشند. صدای خنده کودکان، میان جمعیت می‌پیچید و مادرها با خیال راحت تری در کنار دیگران می‌ایستادند.

اما در شب های بعد، تنها برای جبران هزینه نقل و انتقال این وسیله، مبلغی ناچیز از برخی خانواده ها دریافت کرد؛ تصمیمی که خودش هم چندان از آن دل خوشی ندارد. او می‌گوید: همین حالا هم بابت مبلغ اندکی که از بعضی خانواده ها می‌گیرم، ناراحتم. به آن هایی که توانایی پرداختش را ندارند، هم گفته ام هیچ ایرادی ندارد.

شعبانی تأکید می‌کند: این مبلغ، نه برای کسب درآمد، بلکه فقط برای خریدن کار است؛ «این پول برای این است که کرایه وانت بار را بدهم تا سرسره را ببرم و برگردانم. اگر خودم توانش را داشتم، رایگان در اختیار بچه ها قرار می‌دادم.»

● بهانه ای برای حضور بچه ها

زهرخانم هرشب، سرسره بادی را در مسیری طولانی، از همت آباد تا خیابان شهید مفتوح به همراه دختر هشت ساله و پسر پنج ساله اش می‌آورد. هدیه علی پور، دختر زهرخانم، با صورتی که پرچم ایران روی آن نقاشی شده است، با اشتیاق جلو می‌آید تا حرف بزند. می‌گوید: «اینکه هر شب به اینجا می‌آیم، خیلی خوش می‌گذرد. هم بازی می‌کنیم، هم شعاری دهیم و هم پرچم ها را توی هوا می‌چرخانیم. تازه کلی نقاشی توی خانه می‌کشیم و شب های ما را با اینها، و بعد با همان لحن کودکانه ادامه می‌دهد؛

تاجی این روزها مبارزه، دیگر سن و جنسیت نمی‌شناسد. زن و مرد، پیر و جوان، هرکدام به سهم خود در میانه میدان ایستاده اند؛ یکی در خط مقدم و دیگری در خیابان، اما همه با یک هدف؛ ایستادگی برای ایران. زهرآشعبانی یکی از همان زن هایی است که بی سروصدا نقش خودش را پیدا کرده است. نه سلاحی در دست دارد و نه ادعایی دارد، اما فکر کرده است که در این روزها چه کاری از او برمی‌آید. نتیجه این فکر، ایده ای ساده اما اثرگذار بوده است.

● قرص شدن دل مادرها

«این سرسره بادی، مدت ها کنار حیاط خانه افتاده بود. وقتی تجمعات خیابانی شروع شد، با خودم گفتم چه بهتر که آن را ببرم و بین جمعیت برپا کنم تا بچه ها بازی کنند.» این تصمیم ساده را زهرآشعبانی گرفته است.

با این کار او پای بچه ها به خیابان باز شده و دل مادرها را قرص تر کرده است. زهرآشعبانی حرف هایش را این طور ادامه می‌دهد: «دلم می‌خواست کاری کنم که هیچ مادری به بهانه بچه اش، این شب ها خانه نشین نشود. حضور حتی یک نفر بیشتر هم در خیابان مهم است. زهرآشعبانی از نتیجه کارش می‌گوید: الان هم مادرها در تجمعات حضور پیدا می‌کنند و هم بچه ها با بازی و هیجان سرسره بازی، بهشان خوش می‌گذرد.»

● بازی بی منت

او در پنج شب اول، بی هیچ چشم داشتی، سرسره بادی را در

«دوست دارم خدا آمریکا و اسرائیل را نابود کند تا ما با خیال راحت بازی کنیم.» سرسره زهرآشعبانی حالا بهانه ای شده است برای جمع شدن آدم ها از گوشه و کنار شهر. خودش در خاطره ای از همین شب ها می‌گوید: یک شب که با تا کسی پشت سروانت، سرسره را به سمت تجمع می‌آوردیم، وقتی راننده فهمید این سرسره مال من است، گفت که به بهانه همین بازی، هر شب با بچه هایش از قاسم آباد به خیابان شهید مفتوح می‌آید.

● خدا بزرگ است

خدا از همه بزرگ تر است؛ جمله ای که این روزها، در دل خیلی ها تبدیل به تکیه گاهی محکم شده است. مردمی که هرکدام به سهم خود، هر جا که هستند، هر کاری از دستشان برمی‌آید، انجام می‌دهند و امید دارند همین همدلی، سرانجام این میدان را به نفعشان رقم بزنند.

زهرآشعبانی حرف هایش را با همین باور به پایان می‌برد؛ باطمینانی که از عمق ایمانش می‌آید، نه از هیاهوی اطراف. او می‌گوید: برنده این جنگ ما هستیم. پیش خدا این چیزها کاری ندارد! به قول ماترک ها، خدا از ناصرالدین شاه بزرگ تر است. خدا از هر شاه و کد خدایی بزرگ تر است و ما خدا را داریم.

